



علیه سرمایه

تریبون کارگران ضد سرمایه داری
شماره چهل و نهم / دی هزار و چهارصد

۱ آب و سرمایه

۲ چرا جمهوری اسلامی از برجام می رمد؟

۳ کنفرانس گلاسکو (ادامه)

۴ از کارگران بی خانمان آلمانی بیاموزیم

۵ تشنت و بلوک بندی در رژیم جمهوری اسلامی

Valeri Gang

دیگر طبیعت نه مقهور انسان بلکه مقهور سرمایه شده است. آب دیگر مایه حیات نیست، کالای سود و سرمایه است. آب دیگر آئینه عمر گذران نیست، دیگر گذران نیست، بلکه انبار می‌شود، احتکار می‌شود، بند می‌شود، سد می‌شود، استخر می‌شود، زندانی لوله‌ها می‌شود؛ اگر برایش پرداخت نشود، زمانی چشمه‌ای در سنگلاخ راه باز می‌کند. سنگ‌های سخت را می‌شکافت و راهش را پیدا می‌کند و جاری می‌شد تا جنبه‌های طبیعت، تا انسان، حیوان و گیاه از آن بهره گیرند. اما اکنون در بطری‌های پلاستیکی و شیشه‌ای محبوس می‌شود و در ازای پول به انسان فروخته می‌شود و گیاه و حیوان را از تشنگی می‌کشد. زمین‌های کشاورزی له له خواهند زد، اگر پولی در کیسه‌ی دهقانان نباشد. آهو از تشنگی جان می‌دهد. دیگر کودکان در مدرسه یاد نخواهند گرفت که چشمه‌ی کوچک دل سنگ سخت سر را با کوشش مداوم خود سوراخ کرد و بیرون زد. دیگر ز کوشش به هر چیز نخواهی

رسید، بلکه قدرت پول و سرمایه به چشمه زحمت کوشش نمی‌دهد و هم آن جا آن را به منجنیق می‌کشد. دو میلیارد انسان در جهان به آب سالم و فاضلاب دسترسی ندارند، زیرا سرمایه بر آب چنگال انداخته است. تا دهه‌ی ۱۹۹۰ خدمات آب رسانی در کل در انحصار دولت بود. در این دهه با پیشنهاد بانک جهانی به سازمان ملل و حکومت‌ها و کنسرن‌های مالی و صنعتی مساله خصوصی سازی آب در دستور کار قرار گرفت. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول راه مشارکت دولت در امر سیاست آب با شرکت‌های خصوصی و تجارت آزاد و موافقتنامه‌های سرمایه‌گذاری را برای مگا کنسرن‌ها باز کرد. در گذشته‌های دور امپراطوری‌هایی بودند که سیستم آبرسانی بسیار پیشرفته داشتند مثل چین و ایران. در این امپراطوری‌ها شکلی از سلسله مراتب وجود داشت که دهقانان در پایه هرم سلسله مراتبی قرار داشتند. سیستم آبرسانی توسط حکومت مرکزی برقرار و محافظت

نداشته اند. گذشته از انسان، طبیعت قربانی دیگر منافع سرمایه است.

گذشته از صنعت در شهرهای بزرگ آب به عنوان یک کالا، بیش تر درصد آب مصرفی توسط درصد کوچکی از مردم مورد استفاده قرار می گیرد که دارای باغ گل و میوه و استخر خانگی اند. به طور مثال در مکزیک ۳٪ جمعیت فوق مرفه ۶۰٪ آب مصرفی و ۵۰٪ جمعیت تنها ۵٪ آب مصرفی را دارند. بنا به تخمین سازمان بهداشت جهانی در سال ۲۰۰۰، برای تامین آب جهان تا سال ۲۰۲۵ به مبلغ ۱۸۰ میلیارد دلار پول نیاز بود که تنها برابر سرمایه یک سرمایه دار - جان بزوس با ۱۸۸ میلیارد دلار - است. همراه با افزایش جمعیت جهان که بیشتر بر حجم مردم فقیر می افزاید نیاز به آب بالاتر می رود و باز فرصت های دیگری را برای کنسرن های آب فراهم می آورد. کنسرن ها گاه به راحتی هم قادر به پیشبرد اهداف خود نیستند زیرا مردمی که از آب بعنوان یک پدیده طبیعی برای شرب و کشاورزی استفاده می کردند و با حضور کنسرن ها و افزایش قیمت ها توان استفاده از آن را ندارند و از آن محروم می شوند علیه کنسرن ها می شورند و دولت ها را مجبور به باز پس گیری قرار داد می شوند نمونه آن مبارزه مردم کوچوبامبا در بولیوی که در سال ۲۰۰۰ به اوج خود رسید و به اعتصاب عمومی کشیده شد و در اثر درگیری مردم با نیروهای سرکوب دولتی کشته و زخمی های زیادی به جا گذاشت و بالاخره دولت مجبور به باز پس گیری سیاست خصوصی

می شد زیرا دهقانان بودند که می بایستی مخارج هیرارشی قدرت را تامین کنند. در زمان حاضر سرمایه داران در زمینه ی آب هیرارشی مناسبات قدرت را شکل می دهند زیرا با خصوصی سازی آب و تبدیل آن به کالایی مثل هر کالای دیگر که بازاری دارد، خرید و فروش می شود، سهامش در بازار بورس و هم چین قیمت خدماتی که ارائه می کند بالا و پایین می رود، حق بشر به آب شرب از او سلب و به کنسرن ها واگذار شده است. کنسرن های آب مثل اروای، نستله، سوئز، اولیا و ... هستند، که استحصال و توزیع آب را کنترل می کنند و مالک آب محسوب می شوند. سرمایه از طرفی آب را آلوده می کند تا از طرف دیگر برای بخش دیگری از سرمایه امکان کار ایجاد کند. به طور مثال برای تولید یک تن آهن خام به ۲۳۰۰ گالن و یک تن کنستره آهن به ۵۹۰۰ گالن - هر گالن ۴،۵۵۰ لیتر - برای یک تن فولاد به ۶۲۰۰۰ گالن، و برای یک تن مس به ۱۰۰۰۰۰ گالن آب نیاز است. برای تولید یک کیلو گرم پنبه به ۵۲۸۳ گالن یا ۲۰،۰۰۰ لیتر آب نیاز است که با آن می شود یک تی شرت نخی تولید کرد. همین طور است صنایع چرم، فلزات گرانبها و کمیاب و غیره. سرمایه صنعتی نقش مهمی در کمبود آب، آلوده سازی آب و تخریب منابع آب دارد. بخشی دیگر از سرمایه به سمت بهینه سازی آب های آلوده شده می رود و آن را می فروشد. در هردو حالت بهای آن را انسان هایی خواهند پرداخت که در آلوده سازی آن نقشی

سازی آب شد. مبارزه مردم برزیل هم جریان دارد. برزیل به تنهایی ۱۲٪ آب شیرین جهان را در اختیار دارد اما آن را به کنسرن‌ها منتقل کرده است در نتیجه نیم خانوارها به ویژه خارج از شهرها دسترسی به آب سالم و مطمئن ندارند زیرا تنها چند ساعت در روز آب جاری است و به دلیل قیمت بالای استفاده از آب و خدمات آن بسیاری از مردم قدرت تهیه آن را از دست می‌دهند و جریان آب به روی آن‌ها قطع می‌شود زیرا توان پرداخت را ندارند. اکثریت کشورهای جهان سیستم درست تامین آب، محافظت از آب و فاضلاب را ندارند یا تنها در بعضی از مناطق دارند. با وجود همه مراقبت‌ها اما سرمایه راه‌هایی برای فرار از آن پیدا می‌کند به طور مثال وقتی کنسرن‌های صنعتی در کشورهای در حال رشد سرمایه‌گذاری می‌کنند

از زیر بار این مراقبت‌ها از جمله تصفیه فاضلاب کارخانه یا عدم کاربرد سموم در مزارع و غیره طفره می‌روند و به آلودگی آب دامن می‌زنند. کمبود آب امروز به یکی از مشکلات بزرگ جهان تبدیل شده است. مشکل آب در ایران امری چندجانبه است و نه تنها به گرمایش زمین و سیاست استراتژیک آب بلکه به عوامل دیگری چون سیاست محیط زیست و کشاورزی، سیاست صنعتی، فساد مالی و سیاست زیرساخت‌های شهری و روستایی بستگی دارد که همگی بیماراند. گذشته از آن سرمایه‌داری است که با گسترش بدون حد و مرز خود نه تنها شیره جان کارگران را می‌مکد بلکه کل طبیعت و سیاره را با خطر نابودی مواجه کرده است و با تداوم آن این خطر بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود و تنها راه چاره‌رهایی جهان از دام سرمایه‌داری است.

چرا جمهوری اسلامی از برجام می‌رود؟

مزدک کوهکن / ۴ دیماه ۱۴۰۰

داشت و هر دو کشور در پهنه رقابت‌ها و مناقشات منطقه ای و بین‌المللی خود با امریکا و غرب به جهتگیری‌ها و جار و جنجال‌های توخالی غرب ستیزانه اش نیاز مبرم داشتند. با ممالکی مانند ترکیه، آذربایجان، ارمنستان، تاجیکستان، پاکستان، هند، گرجستان، قطر، عمان و امارات داد و ستدهای اقتصادی، سیاسی قابل توجه داشت. در آن روز در کنار این موقعیت، با بهره‌گیری از دریای عظیم اضافه ارزش‌های حاصل استثمار وحشیانه طبقه کارگر و رود پرخروش اضافه ارزش‌های نفتی ملحق به این دریا، شبکه‌ای از سرمایه‌گذاری‌ها و هدلینگ‌سازی‌ها در کشورهای متعدد همجوار و دور پدید آورده بود که به کمک آن کم یا بیش تحریم‌های امریکا، اروپا، سازمان ملل را دور می‌زد. در سال ۲۰۱۵ رژیم اسلامی این موقعیت و امکانات را داشت، از فشار تحریم‌ها به شدت رنج می‌برد و با محاسبه سود و زیان خود به این نتیجه می‌رسید که قادر است با دست نسبتاً پر وارد روند مذاکرات گردد. برگ‌ها را یکی، یکی روی میز بگذارد. وارد بازی برد و باخت شود، از تحریم‌ها بکاهد و به خواسته‌های طیف مقابل جواب دهد.

جواب این سؤال ساده است. رژیم در همه میدانها به ورطه استیصال افتاده است. اگر در سال ۲۰۱۵ زیر فشار معضلات سهمگین و روزافزون چرخه ارزش افزائی سرمایه، خطر شورش‌ها و طغیان‌های قهرآگین توده کارگر یا انبوه تنگناها و مشکلات دیگر به «برجام» تن داد، دلیلش آن بود که برگهای زیادی برای چانه زدن و امتیازگیری داشت. جزء مهمی از ساختار قدرت سیاسی عراق بود، در دولت، پارلمان، ارتش، پلیس آن کشور نقش تعیین کننده بازی می‌کرد. در قیاس با تمامی دولت‌ها، بیشترین سهم را در سرمایه‌گذاری‌ها و بازسازی چرخه ویران سرمایه اجتماعی عراق کسب کرده بود. در لبنان حضور اقتصادی وسیع داشت و در ساختار حاکمیت آنجا نیروئی غیرقابل چشم‌پوشی به حساب می‌آمد. در سوریه همدوش یکی از نیرومندترین قطب‌های قدرت سرمایه برای بقای دولت اسد می‌جنگید و پیروزی پشت سر پیروزی در کارنامه خود ثبت می‌کرد. می‌رفت که قدرت برتر منطقه شود و سراسر خاورمیانه را میدان تاخت و تاز و بحران آفرینی خود سازد. با چین و روسیه به ویژه اولی مبادلات اقتصادی نسبتاً چشمگیری

وضعیت رقیبان، حریفان و قطب مخالف نیز با امروز فرق چشمگیر داشت. عربستان، مصر، امارات، بحرین همگی خود را در تیررس نفوذ اندرونی، سهم خواهی‌های اختاپوسی و مداخله‌گری‌های سرطانی و فاشیستی رژیم می‌دیدند، هر کدام این کشورها وضع روز لبنان، عراق را به شکلی تصویر فردای خود می‌یافتند، احساس خطر می‌کردند و متحدان غربی خویش، بیش از همه امریکارا دعوت به چاره جوئی می‌کردند. ایالات متحده به ویژه در سالهای بعد از جنگ افروزی‌های وحشیانه بوش، فشار کوبنده شکست راهبردهای روزش در منطقه را بر سینه خود سنگین می‌دید و دولت اوباما در یک سردرگمی کامل استراتژیک به سر می‌برد. اروپا و امریکا با مشاهده این وضع خود را ملزم به اتخاذ تصمیم می‌دیدند و میان جنگ افروزی رایج بدفترجام و ممانشات کاسبکارانه با فاشیسم اسلامی بورژوازی دومی را انتخاب می‌کردند.

کل معادلات بالاینک در سطحی وسیع دستخوش تغییر شده است. جمهوری اسلامی در کشور عراق بخش مهم توان تأثیرگذاری خود را از دست داده است. بورژوازی متحدش، از «جیش المهدی» مقتدا صدر تا حکیم و میراث داران «مجلس‌اعلی»، گروه‌هایی از «الدعوه»، اتحادیه میهنی کردستان و ... برای رهائی از شر زیادت خواهیهایش به هر کاری دست می‌زنند. حضورش در عراق و منطقه را خلاف نسخه پیچی‌های خاص خود برای بازسازی و استقرار نظم سیاسی سرمایه داری می‌بینند، شریک و هم پیمان مناسبت نمی‌انگارند، مداخله

گر، سلطه جو، سیری ناپذیر، بحران آفرین و مایه اخلاش تلقی می‌کنند. به این نیز بسنده نکرده، تصریح نموده اند که تحقق انتظارات و دورنماهای خود را در جائی دیگر، در فشردن دست رقبا و مخالفان این رژیم می‌جویند. آنچه در عراق برایش باقی مانده، نیروهائی است که وزن چندانی ندارند. در ساختار قدرت سیاسی و چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی عراق حائز نقش مؤثری نیستند. در لبنان وضع جمهوری اسلامی قابل قیاس با چند سال پیش نیست. (حزب الله)، دار و دسته «امل»، مارونی‌ها آماج وسیع‌ترین شورش‌ها و طغیان‌های توده کارگر گرسنه می‌باشند. سنگفرش خیابان‌ها پایکوب تظاهرات ضد آنها است، شالوده اتحادشان فرو ریخته و بعضای راه بقای خود را در برائت نهان و آشکار از حاکمان ایران می‌یابند. رژیم برخلاف دوره‌های پیش، دستش خالی است و «خزانه‌های غیب» اضافه ارزش‌ها برای راه اندازی سیل کمک‌ها، تقویت حزب الله و حفظ موقعیت‌ها از طغیان افتاده است. این سناریو در سوریه از عراق و لبنان هم بدتر است. رژیم در آنجا به گفته دولتمردانش، ۸۰ میلیارد دلار حاصل استعمار طبقه کارگر ایران را پیش کش بقای دولت اسد کرده است، اما دیری است که رژیم مذکور برای خلاصی از شر حضور سپاه پاسداران و سایر نیروهای نظامی ایران، به تمامی اهرم‌ها و مستمسک‌ها توسل می‌جوید. دلیلش نیازمند توضیح نیست. اسد اینک نیازی به جمهوری اسلامی ندارد و فاشیسم اسلامی سرمایه در وضعی نیست که سیل سرمایه‌ها را برای

پیش ریز راهی سوریه سازد. از این هم بدتر وجود فاطمیون و زینبیون و بسیج و سپاه و سایر اشراکات در هر کجای سوریه مستمسکی در دست دولت هار اسرائیل برای بیشترین بمبارانهاست. پافشاری دولت پوتین برای خروج نیروهای رژیم از آنجا کمتر از اسد نمی باشد. همه اینها صرفا جزء کوچکی از سناریو است. میداننداری های منطقه ای سالیان متمادی رژیم، طیف وسیع دولتهای عربی منطقه و حاشیه خلیج را برای چالش تهدیدات احتمالی به تکاپو داشته است. تکاپوهائی که به اسرائیل امکان داده است تا برای نخستین بار وسیع ترین ائتلاف منطقه ای بحرین، امارات، عربستان، تار دن، مصر و یک بخش بورژوازی لبنان را تحت قیادت خود، علیه خطر جمهوری اسلامی به وجود آرد. همزمان ترکیه با اغتنام فرصت از این روند و کوه معضلات آوار بر سر رژیم ایران تا توانسته است دامنه نفوذش را در خاورمیانه و آسیای وسطی بسط داده است، متحدان نزدیک و دور رژیم را یکی، یکی به اردوی خود ملحق ساخته است. از اینها که بگذریم چین و روسیه نیز به رغم همه کوششها برای صیانت از بقای جمهوری اسلامی، با هدف بهره گیری حداکثر از نقشش در مجادلات استراتژیک منطقه ای با امریکا و رقبای غربی، به اندازه چند سال قبل حاضر به قبول هزینه های این صیانت نیستند. فراموش نکنیم که داد و ستد تجاری حی و حاضر چین با کشورهای عرب و اسرائیل چند ده برابر ایران است و روسیه راغب نیست که نیست که از موقعیت موفق خود در منطقه برای افزون

طلبی های جمهوری اسلامی مایه بگذارد. سخن کوتاه آرایش قوا در منطقه به گونه ای بسیار فاحش به زیان رژیم تغییر کرده است. حاکمان سرمایه در ایران این تغییر را با سلول، سلول وجود خود لمس می کنند. در سال ۲۰۱۵ امریکا و متحدانش بودند که با رجوع به کل داده های روز، خود را نیازمند تلاش، از جمله محتاج امتیاز دادن برای متقاعد کردن رژیم به همسازی با نظم نسخه پیچی خود و کاستن از مناقشه طلبی، بحران آفرینی، زیادت جوئی و بالاخره هسته ای کردن منطقه می دیدند. در آن زمان رژیم این نیاز ایالات متحده و اروپا را خوب لمس می نمود، بر روی آن حساب می کرد و با کارت های بازی چشمگیر پشت میز مذاکره می نشست. امروز ماجرا تا حد زیادی معکوس است. جمهوری اسلامی غالب کارت ها را از دست داده است. مذاکره برایش جای باخت و از دست دادن است، روزه ای به سمت برد و یافتن هیچ چیز دندان گیری نیست. با زیرکی زایدالوصفی که در مافیابازی ها و بده، بستانهای اختاپوسی کاپیتالیستی دارد خوب می داند که در حوزه تحریمها یا تنها مسأله مهم حیاتی اش هم برای حصول نازل ترین انتظارات باید غرامت های سنگین پردازد. درست به همین دلیل کوشش دارد تا ضمن عدول از ورود جدی به روند مذاکرات، گفتگوی پیرامونی را دستاویز توجیه این عدول در اذهان توده کارگر سازد. وانمود کند که برای مذاکرات مُصر است، در حالی که به هیچ وجه چنین نیست.

اکنون به موضوعی باز گردیم که در این کنفرانس‌ها با تقسیم «مدال‌های افتخار» به برخی از دولت‌های سرمایه و تف و لعنت به برخی دیگر آغاز شد. در شاخص حفاظت از آب و هوا در سال آینده که توسط دو موسسه (Germanwatch و New Climate) منتشر شده کشورهای نروژ، سوئد و بریتانیا به ترتیب در صدر جدول کشورهایی هستند که سیاست زیست محیطی خوبی را اجرا می‌کنند! ببینیم این در واقعیت چگونه است.

این در حالی است که سوئد طبق گزارش سازمان محافظت طبیعت این کشور سالانه به اندازه کل دی اکسید کربن تولید شده توسط خودروهای کوچک و شخصی موجود این کشور (حدود ۵ میلیون خودرو شخصی) همین مقدار گاز کربنیک را از مناطقی که درختان جنگلی آن بوسیله حوزه جنگل سرمایه اجتماعی آن قطع می‌شوند، به فضای زمین می‌فرستد و علاوه بر این مقدار زیادی گاز متان از این مناطق ساطع می‌شود. و این مقدار حدوداً ۱۳ درصد کل گاز کربنیک ساطع شده سالیانه این کشور است. علاوه بر این سوئد

سالانه مقدار زیادی پوده یا تورب (پوده یا تورب به توده متراکم قهوه‌ای تا سیاه‌رنگ خزه‌ها و گیاهان که به‌طور ناقص تجزیه شده‌اند گفته می‌شود. پوده معمولاً در زمین‌های بسیار مرطوب و در مناطق معتدل و سردسیر جهان به وجود می‌آید و به عنوان سوخت به کار می‌رود، پوده مرحله نخست تشکیل زغال سنگ است که از غلظت کربن زیادی برخوردار می‌باشد، این توده در مسیر تکامل خود علاوه بر گاز کربنیک گاز متان نیز تولید می‌کند، که به کشورهای همسایه نظیر فنلاند و نروژ و سایر کشورهای اروپایی صادر می‌کند. علیرغم این واقعیت که تشکیل جدید تورب بسیار سریعتر از سوخت‌های فسیلی مانند زغال سنگ، نفت و گاز طبیعی صورت می‌گیرد، اما در بسیاری از زمینه‌ها دارای مقادیر زیادی کربن ذخیره شده است. در یک چشم انداز زمانی تا چند صد سال، مطالعات نشان می‌دهد که انتشار گازهای گلخانه‌ای از ذغال سنگ نارس (تورب) با انتشار گازهای فسیلی مطابقت دارد. بنابراین، احتراق ذغال سنگ نارس (تورب) بر خلاف سایر سوخت‌های فسیلی انتشار خالص دی اکسید کربن می‌دهد.

طبقه بندی تورب بین سیستم تولید برق سوئد، سیستم تجارت انتشار دی اکسید کربن اتحادیه اروپا و مذاکرات بین المللی آب و هوا در سازمان ملل متفاوت است. هم بر اساس سوئد و هم بر اساس پتل آب و هوای سازمان ملل، ذغال سنگ نارس به عنوان سوخت فسیلی طبقه بندی می شود. اما در قوانین سوئد جزو منابع انرژی تجدیدپذیر گنجانده شده است. طبق گفته آژانس انرژی سوئد، ذغال تورب در کلاس "سوخت های دیگر" قرار می گیرد که از مالیات بر انرژی و کربن معاف است. میزان درصد انرژی سالیانه سوئد، فنلاند و ایرلند از منبع تورب بالاترین در جهان است. فنلاند ۷ درصد، ایرلند ۵ درصد و سوئد ۰٫۷ درصد است اما فراموش نکنیم که سوئد تامین کننده مقدار زیادی از تورب مورد نیاز فنلاند، نروژ و هلند است. بین سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۰، عملکرد تورب کشت شده سوئد ۱۹٫۷ درصد افزایش یافته است و از ۱٫۶ به ۱٫۹ میلیون متر مکعب رسیده است. این بالاترین مقدار اندازه گیری شده برای تورب کشت شده از زمان شروع اندازه گیری است. افزایش تقاضا به ویژه در خارج از کشور وجود دارد که در آن صادرات تورب کشت شده ۱۳ درصد در مدت مشابه افزایش یافته است. این در حالی که سوئد از هیچ منبع دیگر سوخت های فسیلی برخوردار نیست اما صنایع انرژی و جنگل داری آن از پیشرفت های بالای بارآوری کار برخوردارند که سهم سود سرمایه اجتماعی این کشور از نرخ متوسط سود جهانی بالا می برد. استفاده از آفت کش های مختلف در جنگلداری سابقه ای طولانی

دارد. قبل از این که حوزه جنگلداری سوئد وارد فاز گسترده استفاده و بهره برداری صنعتی پیشرفته در این زمینه گردد یعنی حدود دهه های آخر ۱۸۰۰ کارگران این شرکت ها با اره و تبر در گروه های چند صد نفره به جان درختان عظیم الجثه جنگل ها می رفتند زیرا سرمایه داران این حوزه پیش ریز سرمایه بخوبی می دانستند که درخت های تنومند و قدیمی محتوی فیبرهای با کیفیت بالای جهت نجاری، ساختمان سازی چوبی، تولید خمیر کاغذ و غیره هستند.

همزمان با اولین ماشین های خودرو وسایل خودرویی که قادر بود در مناطق سخت جنگلی بارآوری کار را به درجه بالایی افزایش دهد ظهور کرد. در خلال جنگ امپریالیستی دوم نیاز سرمایه های اروپایی به چوب، ذغال و محصولات آن افزایشی نجومی یافت. در این جا بود که تولید انبوه محصولات جنگلی راه چاره بود و جنگل در خود موانعی جهت گسترش تکنیک قطع درختان، حمل آن ها به کارخانجات و حتی کاشت جوانه های جدید، داشت. یکی از این موانع رشد بی کنترل و بی انقطاع گیاهان برگدار، بوته ها و کل گیاهانی بود که مصرف سرمایه ای به شیوه حوزه جنگلداری سرمایه ای نداشتند. اولین چیزی که توده مردم جنگل امروز را با ذکر کلمه آفت کش مورد توجه قرار می دهد، علف کش های بحث برانگیز، فنوکسی اسیدها، در برابر گیاهان برگدار یا حشره کش، د.د.ت است در برابر حشرات با این حال، استفاده از آفت کش ها زودتر از اواخر دهه ۱۹۴۰ انجام شد و هدف نه کاملاً متفاوت

بلکه در حوزه دیگر از سرمایه داشت. باید به این نکته اشاره کرد که استفاده در مقیاس بزرگ تنها زمانی به وجود آمد که شرکت‌های جنگلداری مقیاس بزرگ نورلند (شمال سوئد) شروع به بازسازی جدی برای از بین بردن پوشش گیاهی با محلول کلرات انجام داد در اوایل دهه ۱۹۵۰ کردند. آزمایش‌های بیشتری روی سایر مواد زیست کش انجام شد. کارآزمایی‌های مستمر در مکان‌های دیگر سوئد در چند سال بعد با نتایج رضایت بخش از نظرگاه انستیتوهای کشاورزی و جنگلداری سرمایه، انجام شد. در اوایل سال ۱۹۴۴، تلاش‌هایی برای جلوگیری از تشکیل شاخه‌های کنده در غان با انواع مختلف مواد شیمیایی مانند سدیم آرسنیت، کلرات سدیم و پنتا کلروفنل سدیم (تمامی این مواد شیمیایی بسیار خطرناک برای انسان و جانورانند) انجام شد. آزمایشات ۱۹۴۸ با مشتقات هورمونی نظیر Tetraklordibenso-p-dioxin – TCDD methyl-4-chlorophe-) و (2,3,7,8 polychlo-) ((noxyacetic acid (MCPA (rinated biphenyl (PCB سپس در درجه اول فنوکسی اسیدها آغاز شد. از اوایل دهه ۵۰ میلادی، اینها با موفقیت برای کنترل علفهای هرز در کشاورزی مورد استفاده قرار گرفتند و به این ترتیب با سکوت کارگران سرمایه این حوزه قدمی تهاجمی تر علیه طبیعت به پیش برداشت. مزیت مشتقات هورمونی انتخابی بودن آنهاست، یعنی مشتقات مختلف روی گونه‌های مختلف تاثیر می‌گذارند. مشتقات

دی اکسین‌ها، هورمون رشد است، به این معنی که گیاه کوتاه را مورد حمله قرار می‌دهد وقتی در معرض مشتقات هورمونی قرار می‌گیرد، می‌میرد. یا برخی دیگر بطور مشخص درختان برگ‌دار و نه انواع کاج‌ها را هدف می‌گیرند و خشک می‌کنند. قوی‌ترین فنوکسی اسیدها انتخاب شدند و این روند تا سال ۱۹۷۷ ادامه یافت بطوری که در این تاریخ بیشتر جنگل‌های مورد بهره‌برداری این حوزه پیش‌ریز سرمایه بطور عمده جنگل انواع کاج شدند. نیاز به کنترل گیاهان برگ‌دار (انواع درخت توس، مانند غان، درخت گوشه، نام علمی خانواده توسکایان، راش و بلوط. بیشتر گونه‌های توس درختانی با اندازه کوچک یا متوسط با عمر کوتاه و بومی قسمت‌های معتدل و زیرقطبی نیم کره شمالی هستند)، محور اساسی این حوزه پیش‌ریز سرمایه بود.

سازمان صاحبان جنگل‌ها و شرکت‌های جنگلی در تاریخ نویسی خود این دوره را چنین توضیح می‌دهد «نیروی کار که جهت ریشه کن کردن و بریدن درخت‌ها و بوته‌های برگی بکار گرفته می‌شد بسیار زیاد بود و پر هزینه بودن آن مقرون به صرفه جنگلداری نبود. تقاضا برای این راه حل ارزان تر برای مشکلات آن چه که «جوان سازی جنگل» نام گرفته بود منجر به آزمایش‌هایی با اسپری هوایی شد که در سال ۱۹۵۰ در نزدیکی کرامفورس انجام شد. این آزمایش با سه آماده سازی مختلف در سه غلظت مختلف از هلیکوپتر انجام شد و نتیجه فراتر از انتظار بود. آزمایش‌های مربوط به سمپاشی هواپیما در سال بعد آغاز شد و

نتایج خوب آن همچنان ادامه داشت». شرکت‌های بزرگ جنگلداری اکنون علاقه جدی به این نوع کنترل درختان برگی و باصطلاح "علف‌های هرز" را آغاز کرده بودند و واکنش مردم دیری نپایید. توده مردم عناوینی چون «قتل توس در دالارنا»، «پرواز باعث مرگ هورمونی» دادند. اعتراضات توده مردم علیه پاکسازی جنگل‌ها از گیاهان بردار کم کم رشد کرد، به جمع شدن توده وسیعی در محل‌های جنگلی بالای سوئد انجامید، فعالان محیط زیست همراه با توده مردم از تورزی، فالون و گاوله، از جمله، به شدت با سمپاشی هوایی مخالفت کردند. آنها طرح سمپاشی را از زمین دنبال کردند، در طول شناسایی تماس رادیویی را حفظ کردند و فرودگاه‌ها و باندهای استتار شده را در جنگل پیدا کردند و در اعتراض در سال ۱۹۷۶ خود را در آنجا بر درختان زنجیر کردند. مقامات دولتی و شرکت‌های جنگلداری یک صدا می‌گفتند سودآور است و خطرناک نیست. گروه حفاظت از محیط زیست تورزی این وظیفه را بر عهده گرفت و پیشرو جنبش مدرن زیست محیطی شد. توده عموماً کارگری تورزی شروع به جمع آوری شهادت از مردم منطقه برای "گزارش سرطان" کرد. ۲۵ صفحه کامل نوشته شده در مورد چگونگی زندگی در مجاورت مناطق سمپاشی شده و کار با سم می‌گوید. شواهدی از حیوانات مرده و افرادی که بیمار شده اند وجود دارد. تنفر از بکار بردن چنین روشی بیشتر شد. هنگامی که زمان روزهای محیط زیست در تورزی در ژوئن ۱۹۷۷ فرا می‌رسد، جنبش

توده‌های کارگری برای محیط زیست، همراه با برخی نویسندگان، هنرپیشگان تئاتر و آن چه در سوئد معروف به کارگران فرهنگی (kultur arbete) است از استکهلم و اوپسالا، تحت شعار جنگل را نجات دهید شروع به رشد کرد و روزهای موفقیت آمیزی را تجربه کرد. ۶۰۰ نفر در جامعه ای با ۳۵۰۰ سکنه تظاهرات، سخنرانی و تئاتر بود. این اوج حرکت‌های کارگری علیه فجایع سرمایه بر محیط زیست بود و در سراسر اروپا نیز وضع در چند سال به همین منوال بود. با این وجود این اعتراضات هیچ گاه به یک حرکت اجتماعی - طبقاتی تبدیل نگردید و توده‌های کارگر سوئد، و نه هیچ کشور دیگری وارد پروسه مبارزه علیه سرمایه و فجایع آفریده آن نشدند، در هیچ کجای جهان سرمایه کارگران بخاطر محیط زیست خود و آینده فرزندان خود دست از کار نکشیدند و هیچگاه روند انباشت سرمایه، دولت‌های سرمایه داری را تهدید نکردند. در حواشی همین کنفرانس گلاسکو جوانان خانواده‌های کارگری در ابعاد چند ده هزار نفری دست به اعتراضات در شهرهای گلاسکو، لندن، پاریس و دیگر شهرهای اروپا زدند اما در هیچ کجا این نیز به یک حرکت توده ای کارگری علیه بنیاد فجایع محیط، سرمایه داری تبدیل نگردید و همانگونه که گرتا تونبری روز جمعه ۱۲ نوامبر (آخرین روز رسمی کوپ ۲۶) آن را "جشنواره دو هفته ای برای کسب و کار طبق معمول" نامید!! عملاً به سان گذشته صحنه گردان، برنامه ریز و همه کاره سرمایه داران، دولت‌های آن‌ها و انیستیتوهای مربوطه بودند.

یکبار دیگر سرمایه به کارگران جهان پیام داد که آقای زمین و زمان، روزی دهنده، تعیین کننده امروز و آینده بشر، نه تنها تخریب کننده محیط زیست، طبیعت، از بین برنده جانداران هم اوست، بلکه برنامه ریز و صحنه گردان شوهای هرچند وقت یکبار نیز، می باشد و تا هنگامی که کارگران همه هست و نیست خود را به او سپرده اند چنین خواهد بود.

از حدود دو دهه پیش این حوزه پیش ریز سرمایه در سوئد به روش دیگری از آفت کش های جدید استفاده می کند زیرا بخش عمده جنگل ها دیگر از گیاهان برگدار تهی شده و از کاج تشکیل شده اند، بسیار درهم هستند و تنها راه هایی که برای بریدن درختان و حمل الوار لازم اند انبوه درختان را برش می دهند. بار آوری کار در این حوزه سرمایه توسط سرمایه های پیش ریز شده سوئد

بسیار بالا رفته و غول های سرمایه ای این حوزه چنین تکنیک هایی را در کشورهای جنگل خیز جهان برای کشت و برداشت هر چه انبوه تر اضافه ارزش های کلانتر بکار می گیرند. کمباین هایی که در این زمینه بکار می روند نظیر همانی اند که در کشت صنعتی بکار می روند اما بسیار پیشرفته ترند و قابلیت های مختلفی در همان کمباین وجود دارد که نه تنها برش درخت، پوست کردن، برش الواری و بار کردن بر تریلی هایی با سه باربر، را انجام می دهند بلکه امروزه نسل جدیدی از این کمباین ها وارد عرصه تولید شده اند که علاوه بر وظایف فوق مانند خرچنگ ۸ پا دارند. هر چهار پا در طرفین زمین را شیار می کنند، در نوبت بعد نهال و نشاء می کارند و کود می دهند. به این ترتیب از نیروی کار بسیار کمی با بارآوری بسیار بالا بهره می برند.

از کارگران بی خانمان آلمانی بیاموزیم

- / دیماه ۱۴۰۰

که از این همزنجیران بیاموزند. فقط در شهر تهران به گفته وحوش دولتمرد سرمایه میلیونها خانه مسکونی خالی در مالکیت خوکهای کثیف سرمایه دار است. در همین شهر چندین میلیون کارگر قادر به پرداخت اجاره بهای هیچ کومه ای در هیچ حلبی آبادی نمی باشند. جمعیت عظیمی کارتن خواب، گور خواب، خرابه خوابند. چرا این کارگران نباید دست در دست هم خانههای خالی را به تصرف آرند و محل سکونت خود سازند؟! آنان باید، می توانند و حیاتی است که به این کار دست یازند، جنبش تصرف خانههای خالی برای کل انسانهای فاقد مسکن راه اندازند. توده کارگر همزنجیر را به حمایت از جنبش خود فراخوانند و راه حل ضد سرمایه داری خویش برای مشکل بی مسکنی را بر طبقه سرمایه دار و دولتش تحمیل کنند.

دویست کارگر بی خانمان آلمانی که در یکی از عظیم ترین قطبهای صنعت، تکنیک، سودآوری، سرمایه گذاری، دموکراسی و حقوق بشر! سرمایه داری فاقد کومه مسکونی و خیابان خواب بوده اند عزم جزم کرده اند تا مصمم و متحد مشکل بی مسکنی خود را به چالش کشند. آنان بر خلاف توصیه احزاب و سندیکاهای راه تحصن در مقابل پارلمان یا هیچ نهاد دولتی سرمایه را پیش نگرفته اند، به این یا آن وزارتخانه دخیل نبسته اند. به عریضه نگاری روی ننهاده و به امامزاده قانون متوسل نشده اند. به جای این سناریوهای زشت ذلت بار دست در دست هم نهاده اند، یک قدرت کارگری بسیار کوچک ۲۰۰ نفری شده اند، همین قدرت را وارد میدان ساخته اند. با این قدرت راهی مستغلات خالی و بدون سکنه سرمایه داران شده اند. خانههای خالی را تصرف و محل سکونت خویش ساخته اند. ما از میلیارد کارگر بی خانمان دنیا می خواهیم

تشتت و بلوک بندی در رژیم جمهوری اسلامی



(خلاصه شده از کتاب تاریخ جنبش کارگری ایران، جلد دوم)

چیزی که در مورد رژیم‌های شاه، صدام، آل سعود، اسد، خاندان‌های سلطنتی حاکم در شیخ نشین‌های خلیج، همه دولت‌های اردوگاهی و اروپای شرقی سابق، دیکتاتوری‌ها حاصل کودتاگری‌های امریکا و فرانسه و انگلیس در سراسر دنیا یا خیل کثیر رژیم‌های مشابه شاهد بوده ایم. کودتای ۸۲ مرداد ۲۳۳۱ بساط چندپارچگی و جدال در حاکمیت سیاسی سرمایه داری ایران را جمع کرد. فردای کودتا هر نوع جناح بندی و اپوزیسیون مداری چه در سطح جامعه و چه درون ساختار حاکمیت مَهر ممنوعیت کامل خورد. در فاصله میان ۲۳ تا ۴۵ هیچ به اصطلاح نماینده مجلس، سناتور، نخست وزیر، وزیر، استاندار، مدیر، مشاور، نهاد دولتی، صاحب کارخانه، بانک و مؤسسه حتی خیال گفتن حرفی خارج از حیطه انطباق صد در صد با منویات مقرر از پیش مشخص شده را در سر نپروراند. عروسک‌های دست ساخت و از همه لحاظ بی اراده ای مانند حزب «مردم»، «ملیون»، «ایران نوین» با امر

سرمایه داری برای تداوم چرخه بازتولید، گسترش و بقای خود از یک سو نیازمند زمینگیر ساختن و در هم کوبیدن جهتگیری ضد سرمایه داری طبقه کارگر است و از سوی دیگر به حل و فصل مناقشات درونی میان اقشار و جناح‌های مختلف خود هم محتاج است، در اینجا با راهبردها و الگوهای متفاوتی رو به رو هستیم. در دوره‌ها و جاهائی که طبقه سرمایه دار می‌توانست با قبول مطالبات معیشتی، رفاهی و انتظارات مدنی لایه‌هایی از کارگران جنبش کارگران را از ریل ضد سرمایه داری خارج سازد و آنها را اسیر سندیکالیسم و دموکراسی سازد به طور معمول این امکان را هم می‌یافت که مناقشات درونی خود را مسالمت آمیز و دموکراتیک حل و فصل کند. شیوه ای که در بخش مهمی از قرن بیستم در اروپای غربی، ممالک اسکاندیناوی و امریکای شمالی مستولی بوده است. راه دوم دیکتاتوری عربان بخش مسلط طبقه سرمایه دار حتی بر لایه‌ها و جناح‌های دیگر طبقه خویش است.

و نهی مستقیم شاه تأسیس می‌شدند، توسط بندگان خانه زاد «علیحضرت» به چپ، چپ و به راست، راست می‌شدند و سرانجام منحل می‌گردیدند. در ۴۵۳۱ زمانی که سرمایه داری ایران در اوج قله رشد و توسعه سیر می‌کرد حتی نیاز به این خیمه شب بازیها و عروسک گردانیها نیز مرتفع گردید. هرچه حزب و کانون وجود داشت منحل گردید، حزب «ستاخیز» بدون هیچ جناح بندی با فرمان «آریامهر» تأسیس و هر نوع حضور هر سرمایه دار یا دولتمرد در برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی و اجتماعی سرمایه داری به عضویت در آن موکول شد. از این دو الگو که بگذریم، تا لحظه حاضر، با شکل سومی از حاکمیت بورژوازی نیز رو به رو شده ایم. شکلی که خیلی متعارف نبوده است اما وجود داشته است. رژیمهائی که در روند پیدایش خود، اگر چه نارضائی، انتظار، انتقاد و چشمداشت‌های طیف نسبتا گسترده ای از طبقه سرمایه دار را با خود حمل می‌کرده اند اما هیچ تصویر، برنامه و الگویی برای تحقق این آرزو و توقعات باز نمی‌نموده اند. دارای حزب یا سازمان سیاسی خاصی با نقشه کار، منشور و راهبرد اعلام گردیده ای نبوده اند. این رژیمها از آنجا که در شرایط استیلای دیکتاتوری خشن بر توده‌های کارگر و فرودست روند تکوین و ساخت و ساز خود را پشت سر می‌نهادند، موج بسیار نیرومند توهم این توده‌ها را هم پشتوانه قدرت یابی خود داشته‌اند. به علاوه، لشکر انبوهی از لومپن‌ها یا فاسدترین و شرورترین این لایه اجتماعی عاصی را هم به صورت خدم و حشم یا پیاده

نظام کشتار در کنار خویش دارند. جمهوری اسلامی از این نوع رژیم‌های ماوراء ارتجاعی طبقه سرمایه دار بود و هست. این رژیم نه فقط در پروسه شکل‌گیری خود که پس از پیدایش نیز آکنده از دسته‌بندی، جناح‌ها و مافیای بازیها بود. هر لایه، محفل و باند این طبقه برای دست یابی به عظیم‌ترین حجم سرمایه‌ها دست به هر توطئه ای می‌زنند، وحدت‌ها و افتراق‌ها، ائتلاف‌ها و خصومت‌ها حول محور تملک بر سرمایه افزون تر و سهم بیشتر در ساختار قدرت بیداد می‌کند. بر سر غنائم، شالوده اتحادها را فرو می‌ریزند و برای لت و پار کردن رقبا دست به هر جنایتی می‌زنند. این رژیم جز این نمی‌توانست باشد، زیرا کل لایه‌های طبقه سرمایه دار، از صاحبان کمترین سهم مالکیت و قدرت و حاکمیت تا مالکان عظیم‌ترین سهم‌ها، در کلیه عرصه‌های اقتصاد، سیاست، قدرت با همه قوا و از کل راهها برای افزایش موقعیت و سهم خود مشغول تقلا، برنامه ریزی و توطئه بودند. جنگلی از وحوش ریز و درشت سرمایه دار که خیلی‌ها می‌خواستند صاحب یا شریک مالکیت غول پیکرترین تراست‌ها گردند، عده ای بیشتر داشتند و برای افزایش آن به هر جنایتی دست می‌زدند و صدرنشینی که برای گسترش سهام خویش و بقای رژیم نوپای سرمایه، به همه نوع رفع خطر، کشتار دیگران و مافیاسازی متوسل می‌شدند. رژیم اسلامی با چنین ترکیبی تولد یافت.

جمهوری اسلامی از ابتدای پیدایش به یمن همین تشنت و مجادلات درونی مستمرا ظرفیت بدیل آفرینی از درون خود را بالا برده است. سوء تعبیر نشود،

بحث بر سر آلترناتیو آفرینی‌های برنامه ریزی شده و تصنعی دولت‌ها نیست. این تلقی همواره در ذهن توده کارگر کشت شده است که گویا جنگ و ستیزهای درون ساختار قدرت سیاسی یا میان جناح‌های بورژوازی «زرگری» و به خاطر محبوبیت بخشی به یک جناح اپوزیسیون برای حفظ پایه‌های حاکمیت در روز مبادا است!! اگر ریشه کشمکش‌ها در چگونگی توزیع سهام مالکیت، سود و قدرت سرمایه است، این کشمکش نمی‌تواند مصلحتی و تصنعی یا حتی بیان چاره اندیشی و دورنگری سرمایه داران باشد. باندهای مختلف بورژوازی به همان سیاق که برای احراز سهام افزون تر مالکیت و قدرت و سود با هم جدال می‌کنند، کوه توهم و استیصال و عقب ماندگی کارگران را هم ابزار پیشبرد این جدال می‌کنند.

این جنگ و جدالها موفق شد بر سینه کربوبی‌ها، میرحسین موسوی‌ها، محمد خاتمی‌ها و خیل درندگان سازمانده و برنامه ریز کشتار چندین ده هزار انسان معترض، نشان افتخار آزادی خواهی و حق طلبی و «مردم دوستی» بکوبد. اصلاح طلبان را مأمور سرکوب فکری و شستشوی مغزی کارگران نماید. باور به «انتخابات» و صندوق رأی و «جامعه مدنی»

را غذای فکر و افق دنیای بدون افق توده‌های کارگر کند. احمدی نژاد و همپالکی‌هایش را یاور محرومان و فرودستان نشان دهد. انبوه درس خوانده‌های دانشگاهی طبقه کارگر را از هر میزان قدرت ریشه یابی و کالبدشکافی واقعیت‌های جامعه طبقاتی ساقط سازد و عاملین بیزارسازی توده‌های کارگر از پیکار و انقلاب ضد سرمایه داری نماید.

در شرایطی که جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر زمین گیر است و در میدان حضور ندارد سرمایه امکان آلترناتیوی یک بخش از مالکان و دولتمردان خود به جای بخش دیگر را فراهم می‌سازد. این تشتت‌ها و تقابل‌ها، توازن قوای میان بخش‌های مختلف ارتجاع بورژوازی در ماشین دولتی را دستکاری و مدیریت می‌نماید، به بورژوازی فرصت می‌دهد تا مدام در درون ساختار قدرت سرمایه برای خود بدیل آفرینی نماید. موقعیت اپوزیسیون مداری را نصیب همه طیف‌ها و باندها گرداند. در حالی که با عظیم‌ترین سیستم‌های سرکوب پلیسی هر صدای اعتراض کارگران را خاموش و خفه می‌نماید، تمامی امکانات را برای عوام فریبی و شیادگی و توهم آفرینی در اختیار همه جناح‌های رقیب قرار می‌دهد.